



مشتري ای نداشته، او آن‌ها را با قیمت‌های بسیار کمی خریده است. بعدها همین زمین پمپ بنزین را صد تومان فروخت...». چاوشی ادامه می‌دهد: «در تمام این مدتی که با هم سلام و علیک داشتیم، با وجود اینکه به قول معروف وضعیت خوب بود، از او بی‌احترامی ای ندیدم. آدم مغروری نبود و خیلی خوب مردم‌داری می‌کرد. کم‌وبیش هوای همسایه‌ها را هم داشت و نمی‌گذاشت به بعضی‌ها سخت بگذرد...».

اول نانوایم، بعد جامه‌دار گرما به شدم

حاجی میر چاوشی مثل همهٔ بچه‌های آن زمان از هفت هشت سالگی سرکار رفته تا کمک خرج خانواده باشد. وقتی می‌پرسیم که «شما چه شغلی را انتخاب کردید؟»، پاسخ می‌دهد: «همین که دست چپ و راستم را شناختم، خانواده گفتند که باید سرکار بروم. من هم در همان چناران رفتم سراغ نانوائی. تقریباً تا چهل سالگی شغلم این بود و خمیرگیر نانوائی بودم. از چهار پنج صبح سرکار بودم تا هفت هشت شب. وقتی که برادرم جوان مرگ شد، دیگر تمرکز کار در نانوائی را نداشتم. برای همین کار در گرما به را انتخاب کردم و جامه‌دار حمام «نوبنیاد» در خیابان دریا دل شدم؛ حمامی که هنوز هم به همان شکل قدیمی خودش سرپاست. کار جامه‌دار هم این بود که لنگ خشک به مشتری بدهد و خیس را تحویل بگیرد، لباس‌های کسی را که در حمام است بشورد و کارهای دیگری از این دست. اگر اشتباه نکنم بیست سال در گرما به «نوبنیاد» مشغول بودم و بعد خودم را بازنشسته کردم...».

محله‌ای بدون آب و برق و گاز

«بعد مدت‌ها اجاره نشینی بالاخره پول‌هایم را جمع کردم و در گوشه‌ای از مشهد زمینی خریدم تا خانهٔ خودم را در آن بسازم...». حاج اصغر با گفتن این جمله داستان سکونتش در محلهٔ بلال را آغاز می‌کند. او جزو اولین کسانی است که پادر این محله گذاشته است: «سال ۱۳۵۴ بود. دیگر از اجاره نشینی خسته شده بودیم. صد تومان پول پس انداز کرده بودم که با آن آمدم و زمین همین خانه را خریدم. آن زمان اینجا بیابانی بیشتر نبود و غیر از ما، چهار پنج خانوار

حرف‌های شنیدنی شهروند قدیمی محلهٔ «بلال»
از شکل‌گیری این محله و مشهد قدیم

روس‌هامی خواستند فیروزهٔ نقاره‌خانه را بدزدند

استادی - هشتمین دههٔ زندگی‌اش را پشت سر می‌گذارد، اما حافظه‌اش مثل ساعت کار می‌کند و همه چیز را با جزئیات به خاطر دارد. اینقدر شیرین و جذاب صحبت می‌کند که اصلاً متوجه گذر زمان نمی‌شویم؛ انگار نه انگار که یک ساعت ونیم نشسته‌ایم و با هم صحبت کرده‌ایم. هر جا هم که احساس می‌کند حرف‌هایش خسته‌کننده شده و حوصله‌مان سر رفته است، بی‌مقدمه چندبیتی از نسیم شمال می‌خواند تا حال و هوایمان عوض شود. صدای قرآن خوانی قبل اذان هم که بلند می‌شود، خودش حرف‌هایش را جمع و جور می‌کند تا به نماز مسجد برسد. سید اصغر میر چاوشی جزو اولین ساکنان دهتری بلال است و خاطرات شنیدنی‌ای از مشهد قدیم دارد.

کوچه باغ‌های منتهی به حرم

چناران نشینی آقای چاوشی تا شانزده هفده سالگی اش بیشتر طول نمی‌کشد. بعد از آن راهی مشهد می‌شود تا زندگی‌اش را در شهری که در آن به دنیا آمده است، ادامه دهد. او می‌گوید: «به مشهد که آمدم، در همین بالاخیابان و کوچه باغ حرم ساکن شدم. اینکه چرا این نام را به این کوچه می‌گفتند، به این خاطر بود که هر کسی که می‌خواست از این مسیر خودش را به حرم برساند، باید از وسط باغ‌ها و مزرعه‌های سبزی رد می‌شد. برای همین هم مردم به مرور این اسم را رویش گذاشتند. بعدها که کوچه دیگری به موازات باغ حرم کشیده شد، به دلیل جدید بودنش مردم به آن کوچه «نو» می‌گفتند...».

دربارهٔ حاج کر بلائی علی

وقتی که حرف از کوچه باغ حرم و مزارع سبزی‌اش می‌شود، ناخودآگاه اسم حاج کر بلائی علی هم به میان می‌آید؛ مردی که نامش در همهٔ نقشه‌های سال ۱۳۰۰ به این طرف نوشته شده است. حاج اصغر، که چند سالی همسایه او بوده است، درباره‌اش می‌گوید: «حاج کر بلائی علی، شخص نسبتاً متمول بود که زمین‌هایش از پایانهٔ «هاشمی‌نژاد» فعلی شروع می‌شد و تا نزدیکی‌های چهارراه «عشر آباد» ادامه داشت. یادم هست که زمین پمپ بنزین را شرکت نفت از او خرید. شاید باورتان نشود، ولی تمام این کوچه ناظر هم متعلق به او بود و وقتی که ساخت و ساز در این محدوده رونق گرفت، همواره اقطعه‌بندی کرد و فروخت. این زمین‌ها هم بیشترش یا باغ بود و یا مزرعه سبزی. بیشتر اهالی بالاخیابان و شاه‌رضا وقتی می‌خواستند سبزی بخرند، سراغ زمین‌های حاج کر بلائی علی می‌رفتند. یادم می‌آید یک بار تعریف می‌کرد، زمانی که این زمین‌ها هیچ

اجداد همه چاوش خوان

بودند

حاج اصغر متولد ۱۳۱۴ و اصلتاً اهل کرمان است. آن‌طور که برایش نقل کرده اند یک سال پدر بزرگش تصمیم می‌گیرد که به مشهد مهاجرت کند. تعریف می‌کند: «اجداد من همه اهل کرمان بودند و شغلشان هم چاوش خوانی برای حاجی‌ها و کر بلائی‌ها بوده است و حتی کاروان حج راه می‌انداختند و مردم را به مکه می‌بردند. زمان رضاخان هم که مردم را به صف کردند تا برای خودش فامیل انتخاب کنند، پدر بزرگ‌های من نام چاوشی را روی خودش گذاشت و چون سید بودیم یک «میر» هم به آن اضافه کرد. همان موقع که بچه بودم تعریف کردند که یک روز پدر بزرگم تصمیم می‌گیرد به مشهد مهاجرت کند و مجاور امام رضا (ع) شود. دلیلش هم برایمان روشن نشد که چرا ناگهان چنین تصمیمی گرفته است. پدرم هم مثل اجدادش روضه‌خوان امام حسین (ع) بود و گه گاهی چاوش خوانی هم می‌کرد، اما شغل اصلی‌اش خرید و فروش زمین و محصول و این جور چیزها بود. سال ۱۳۱۴، که من به دنیا آمدم، چندماه بعدش راهی چناران می‌شوند...».



به مشهد که آمدم، در همین بالاخیابان و کوچه باغ حرم ساکن شدم. اینکه چرا این نام را به این کوچه می‌گفتند، به این خاطر بود که هر کسی که می‌خواست از این مسیر خودش را به حرم برساند، باید از وسط باغ‌ها و مزرعه‌های سبزی رد می‌شد. برای همین هم مردم به مرور این اسم را رویش گذاشتند

